



نخستین کنجکاوی خرد

پژوهشی در اساطیر شامات و میانرودان

نگارنده: دکتر فراس سواح

برگردان، نقد و تحلیل
دکتر بهار صدیقی
دکتر احمد رضا حیدریان شهری

پنجمین کنفرانس خرد



پژوهشی در اساطیر شامات و میانرودان

نگارنده

دکتر فراس سواح

برگردان، نقد و تحلیل

دکتر بهار صدیقی

دکتر احمد رضا حیدریان شهری

۱۳۹۹

سرشناسنامه:	صدیقی، بهار - ۱۳۶۱
عنوان و پدیدآور:	نخستین کنجکاوی خرد، پژوهشی در اساطیر شامات و میان‌رودان نگارنده: فراس سّواح / برگردان، نقد و تحلیل: بهار صدیقی - احمد رضا حیدریان شهری تهران - جامی، ۱۳۹۹. ۴۱۸ ص.
مشخصات نشر:	
مشخصات ظاهری:	
شابک:	978-600-176-271-0
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیبا
موضوع:	بین‌النهرین - تاریخ - اساطیر.
شناسه افزوده:	سّواح، فراس ۱۹۴۱ م.
شناسه افزوده:	حیدریان شهری، احمد رضا ۱۳۶۰.
رده‌بندی کنگره:	BL۱۶۲۰
رده‌بندی دیویی:	۲۹۹/۲۱
شماره کتابخانه ملی:	۷۵۱۹۸۹۱



خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۵۲

تلفن: ۶۶۴۰۰۲۲۳ - ۶۶۴۶۸۸۱

www.Jamipub.ir info@jamipub.ir

نخستین کنجکاوی خرد: پژوهشی در اساطیر شامات و میان‌رودان

دکتر فراس سّواح

برگردان، نقد و تحلیل: دکتر بهار صدیقی، دکتر احمد رضا حیدریان شهری

طراحی جلد و صفحه‌آرایی: عمادالدین طالبی مظاهری

چاپ اول: ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

چاپ: نیل

حق چاپ برای نویسنده محفوظ است

شابک: ۰ - ۲۷۱ - ۱۷۶ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 176 - 271 - 0

۱۰۵۰۰ تومان



به یاد میافرودان

نخستین خاستگاه شهر آیین بشری

و برای پریمه

روشنایی بخش اندیشه‌های اساطیری



پیش‌نهادها

- ۷..... گفتار مترجمان
- ۲۵..... دیباچه چاپ یازدهم
- ۲۸..... پیشگفتار/ دیباچه چاپ هفتم
- ۳۱..... دیباچه
- ۴۹..... نگاره‌ی آغاز
- ۵۴..... آفرینش سومری
- ۷۶..... آفرینش بابلی
- ۱۳۲..... آفرینش کنعانی
- ۱۵۳..... آفرینش توراتی
- ۱۷۰..... هفت گل‌نوشته‌ی آفرینش و هفت روز آفرینش
- ۱۷۵..... نگاره‌ی طوفان
- ۱۷۹..... طوفان سومری
- ۱۸۳..... طوفان بابلی
- ۲۰۳..... طوفان توراتی
- ۲۲۰..... اسطوره‌های ویرانی
- ۲۳۵..... نگاره‌ی اژدها
- ۲۳۸..... اژدهای سومری
- ۲۴۸..... اژدهای بابلی
- ۲۵۴..... اژدهای توراتی

۲۵۹.....	نگاره‌ی پردیس گمشده/ باغ گمشده‌ی بهشت
۲۶۱	آرمانشهر سومری
۲۶۵	آرمانشهر بابلی
۲۷۴	آرمانشهر توراتی
۲۸۳.....	نگاره‌ی هابیل و قابیل
۲۸۷	سه متن سومری
۲۹۲	قاین و هابیل
۲۹۵.....	نگاره‌ی جهان فروودین
۳۰۰	دوزخ سومری
۳۰۷	دوزخ بابلی
۳۱۵	دوزخ توراتی
۳۲۵.....	نگاره‌ی خدای مُرده
۳۳۳	افتادن «اینانا» در پرتگاه مرگ
۳۵۲	افتادن «عشتار» در پرتگاه مرگ
۳۶۰	افتادن «بعل» در پرتگاه مرگ
۳۷۲	کوچ خدای مرده
۳۸۱	خدای رهایی‌بخش
۳۸۴	مسیح: واپسین رهایی‌بخش
۳۹۱.....	پایان‌نگاشت
۴۰۳.....	ایزدنامه
۴۱۵.....	کتابنامه

گفتار مترجمان

برگردان این نخستین نگاشته‌ی اندیشه‌مند و اسطوره‌پژوه معاصر سوری، فراس سواح در روزگاری به سرانجام رسید که اهریمن طاعون، هستی و هستندگان را به کام هیولای جهان فرودین «کور/ گور» می‌فرستد و بیش از همه انسان را؛ این آفریده‌ی آرزومند جاودانگی و در جستجوی گاهان اساطیری را و هم‌چنان سوگبار بر از دست دادن گیاه جاودانگی را؛ این رانده شده از سرای ماندگاری خویش در بهشت گمشده‌اش را!

انسان!

نخستین و انجامین اسطوره‌سرای بدفرجام جاودانگی در گردش پایان‌ناپذیر چرخه‌ی طبیعت گیتی‌مدار در ژرفای پیوند اسطوره‌بنیاد سازه‌های آغازین: آب و باد و خاک و آتش! خداواره‌ای که به باور پژوهشگران علوم انسانی، از همان آغاز، پرستنده بوده است و خدا‌باور و نخستین نیایش‌ها و پرستش‌هایش بر چهره‌ی خدا‌باوری و دینی آغازین، در پرتو پرستش طبیعت در اندیشه و باورش، پدیدار و بر زبانش، روان گشته است و برای رام کردن نیروهای طبیعت، به درگاه خدا‌سبانوان و خدایان طبیعت، آتش‌نیاز آورده است: انسان-قربانی و سپس حیوان-قربانی!

این همه نشان از آن دارد که بی‌پندار گسستی و بی‌تردیدی، این آفریده، هم از آغاز، آرزومند زندگی، ماندگاری و خداوارگی بوده است و آیین، شهرآیین، اسطوره و فرهنگ را نیز پی افکنده است تا پاسدار و نگهدار او در برابر تاریکی نادانی، بدسگالی بخت، دیو بیماری، دژخیم نبرد، ازدهای مرگ و هیولای «گور» باشد و هم‌گاه با رستخیز گیاهی سازه‌های طبیعت، هر بار پس از نیستی و فرودش در جهان مردگان با چرخه‌ی فصول، هر بهار به گاهان بودن و زندگانی باز آوردش!

مگر نه آن‌که انسان اندیشه‌ورز جویای ماندگاری، خود قهرمان اسطوره‌هایی آیینی و پردازنده‌ی آیین‌هایی اساطیری است تا از پرتو آن‌ها، خشکسالی و شیزدگی این گیتی نابود شونده‌ی مرگ‌آیین را بزدايد تا با جادوی آب زندگانی انکی، خدای فرزاندگی بابل، خدا-بانوی مهرورزی و باروری را - که نگاه مرگ داوران جهان فرودین بر او افتاده است - دیگر بار به زندگی باز گرداند!

یکی از ارجمندترین نموده‌های دیرندگی اشتیاق انسان به جاودانگی در اسطوره‌ی آب حیات تبلور یافته است؛ این اسطوره در ادبیات اقوام و ملل سرزمین‌های گونه‌گون با نام‌های دارای نشانگری یکسانی از دیرگاه تاریخ، تألیف و پرداخته شده است و همواره تصویری مه‌آلود و رازناک از ابرمرد انسانی آرزومند جاودانگی مانند خضر، اسکندر، ذوالقرنین، سیاوش، کیخسرو، نوذر و... نیز در آن ترسیم گشته است؛ عین الحیاة، آب خضر، آب حیوان، چشمه‌ی زندگانی یا همان چشمه‌ی جوانی در اندیشه‌ی ساکنان سرزمین‌های مختلف به‌ویژه نزد اقوام مشرق زمین دارای دیرینه‌ای دور است و به عهد ساکنان سومری میان‌رودان بازمی‌گردد و در تصویر قهرمان کهن‌ترین اسطوره‌ی بشری یعنی گیلگمش - که به ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بازمی‌گردد - نمود یافته است که در طلب گیاه جاودانگی رهسپار اعماق دریاها گردید. (صدیقی (آ)، ۱۳۹۵: ۱۷۲-۱۷۱)

دیگر نمود اندیشه‌ی جاودانگی بر بنیاد همین پیوند کهن میان اندیشه‌ی نامیرایی و رستاخیز گیاهان، در تصاویر درخت جاودانگی و هم‌ذات‌پنداری درخت و ایزد-بانوی ازلی طبیعت رخ می‌نماید؛ بر بنیاد این پیوند کهن در اساطیر بیشتر اقوام، تصویری تکرارشونده از گیاه بی‌مرگی، شجرة الحیاة، درخت زندگی و درخت جاودانگی وجود دارد؛ از آن درخت جادویی که گیلگمش جاودانگیش را از او می‌خواهد تا درخت گنوکرنه (گوکرن) درخت هستی‌بخش اساطیر ایرانی که مادر و سرچشمه‌ی همه‌ی گیاهان و نباتات و نگهدار گیتی از مرگ است؛ از هوم سپید، الگوی لاهوتی سومه‌ی متون ودایی - که اهورامزدايش بر کوه هریتی کاشت - که خوردنش، بی‌مرگی و جاودانگی را در پی دارد (بهار، ۱۳۷۸: ۱۱۳) تا درخت آسمانی منقوش بر نقش‌برجسته‌ی هاتور در مصر که ریزشگاه چشمه‌ی آب زندگانی است (الیاده، ۱۳۷۲: ۲۷۴) و تا درخت زندگانی یاد شده در مکاشفات یوحنا که بر کرانه‌های رودبار زندگی روییده است و سالی دوازده بار، بر می‌دهد. (کتاب مقدس: ۴۲۱) (همان: ۱۷۲)

و باز بر بنیاد همین پیوند ازلی حیات آدمی با طبیعت است که از دیرگاه، تصویر بزرگ-بانوی هستی و مادر باروری و حاصلخیزی طبیعت با درخت، همراه بوده، از درخت برخاسته

و در قالب نگاره‌ای انسانی بر درخت، نقش گردیده است؛ به گواهی تاریخ، تندیس‌های به دست آمده از عشتار در کانون‌های تمدن عصر حجر و دوران پارینه‌سنگی و به‌ویژه در سوریه -که مربوط به آغاز عهد کشاورزی است- در جایگاه خدایانوی طبیعت بکر و آب‌های نخستین، دشت‌ها، مرغزارها و به‌ویژه درختان آغاز ترسیم گشته است (Erich Neumann: The Great Mother: 95) و از همین جاست که «عشتار»/ «عستارت» به‌ویژه نزد کنعانی‌ها و در میان ساکنان میان‌رودان و بابل و متأثر از آنان «آرتمیس»، «دیانا» و «دمتر» در اساطیر یونانی و رومی، به عنوان «درخت زندگی» مورد پرستش بوده و روح طبیعت در این درخت، نمایان می‌گشته است چنان که پنداری ایزدبانوی گیاهی و درخت، یک چیز بودند. (James Frazer: The Golden Bough: pp391-392) (همان: ۱۷۳-۱۷۲)

آری، راست این است که آرزوی جاودانگی از دیرباز، در رویکرد فرجام‌نگر اندیشه‌ی بشری، ناب‌ترین، دلنشین‌ترین و شاید، اندوه‌بارترین ترانه‌ای بوده است که در ادوار مختلف تاریخ، بن‌مایه و عصاره‌ی برجسته‌ترین غزلواره‌های آفرینش را در ذهن نوع بشر بر ساخته است؛ زمزمه‌ی سرود ارجمند و غریبانه‌ی همیشه بودن و بازگشت جاودانه به پهنه‌ی کرانمند هستی در نهاد اندیشه‌های بشر و ضمیر مرگ‌آگاه و مرگ‌اندیش او از همان دیرگاه سرودن اسطوره‌ی گیلگمش و جستجوی گیاه جاودانگی توسط او پس از مرگ دوستش انکیدو در دیرینه‌ی تاریخ ادبیات جاودانه گشته است؛ این کهن‌اسطوره - که بنیاد و شالوده‌ی بسیاری از اساطیر نه تنها خاورمیانه و مشرق‌زمین بلکه زیرساخت بسیاری از اساطیر باختر را نیز سامان بخشیده است به راستی خواهش شاعرانه‌ی روح بزرگ انسان برای خداگونه شدن و جاودانگی است.

از گاه سرودن کهن‌ترین اسطوره‌ی بشری: اسطوره‌ی سومری گیلگمش و جستجوی گیاه جاودانگی / آب جاودانگی تا روایت آرمان بازگشت جاودانه‌ی انسان در ادیان خدا‌باور؛ از زمزمه‌ی فریبای «هل أدلک علی شجرة الخلد و ملک لایلی» تا اندیشه‌ی عین الحیاة و چشمه‌ی آب زندگانی و حضرت خضر؛ از افسانه‌ی اسکندر ذو القرنین تا امشاسپندان و نامیرایان مقدس دین زرتشت و تا رویین‌تنان داستان‌های حماسی در ادبیات ملل؛ (همان) از سر برداشتن دگرپاره‌ی طبیعت از دل خاک، هم‌نوا با نیایش‌های دسته‌جمعی بزرگواران در کنار کشتزارها تا پیدایی اندیشه‌ی ایزدان و ایزد-بانوان گیاهی‌میرنده و باز زنده‌شونده در جشن‌ها و مراسم آیینی میان‌رودان.

میان‌رودان!

کهن‌سرزمین میان‌رودان در جنوب غرب آسیا، نخستین و دیرنده‌ترین زادگاه شهرآیین و تمدن کشاورزی و آب‌بنیاد گیتی به شمار می‌رود؛ ایرانیان، این سرزمین را میان‌رودان نامیدند، نشان سرزمین واقع در امتداد رودهای تیگره/ تیزرو/ دجله و فرات در حدفاصل میان دو رود؛ برنهادی «میان‌رودان» به یونانی برابریابی شده و «مزوپوتامیا» یا «میسوپوتامیا» نام گرفت و به دست نخستین گاه‌نگاران و مورخان نامدار یونانی مانند «استرابون» به کار گرفته شده است و در زبان عربی «بین‌النهرین»، «بلاد الرافدین» و «أرض الرافدین» نامیده می‌شود.

میان‌رودان! نخستین کانون بشری پس از طوفان؛ خاستگاه و زادگاه نخستین شهرآیین‌های بشری و نشیمن سومریان و بدانسان که نگارنده‌ی این پژوهش نیز یادآور شده است، سومریانی که نخستین بنیادهای پرستش، آیین، شهرآیین، ادبیات و فرهنگ بشری را پی افکندند و نخستین نشانه‌های کشاورزی، سامانه‌های اجتماعی و سیاسی، ساختن زیگورات و شهرسازی و نوشتن نزد آنان پدیدار گشت و این چنین بود که تاریخ از سومر آغاز گردید و هم اسطوره از سومر سر برآورد.

اسطوره!

برخی اسطوره، اسطیر و اسطیره را مفرد اساطیر دانسته‌اند و از ریشه‌ی (س ط ر) مانند: سَطَر علینا یعنی برایمان اساطیری آورد؛ برخی نیز اساطیر را به معنای اباطیل و جمع اسطار دانسته‌اند که خود، جمع سطر می‌باشد ولی برخی بر این باورند که اساطیر، مفرد ندارد (ابن منظور، ۱۴۱۴/ ج ۴: ۳۶۳) هم‌چنین هنگامی که کسی سخنانش را آب و رنگ دهد و زبان‌بازی و تملق کند، گفته می‌شود: سَطَر فلان علی فلان و به کتاب و نوشته گفته می‌شود: مُسَطَّر و به نگارنده: مُسَطَّر و مُتَسَطِّر می‌گویند. برخی نیز «مسطورا» را در آیه‌ی شریفه‌ی «فی الکتاب مسطورا» (قرآن کریم، اسراء: ۵۸) از ریشه‌ی سطر به معنای نگاشته شده، سرگذشت‌نوشت یا همان سرنوشت معادل نگاشتن اجل و زمان مرگ و... دانسته‌اند؛ به باور این گروه، واژه‌ی «اساطیر» در سازه‌ی قرآنی «اساطیر الأولین» جمع اسطوره بوده و دلالت بر اباطیل و نوشتارهایی دارد که از نگاشته‌ها و مکتوبات پیشینیان برگرفته و به هم بافته شده است زیرا سَطَر یعنی نگاشتن و مخطوط ساختن و السطر یعنی ردیف و صف یک چیز (طریحی، ۱۳۸۷/ ج ۳:

(۳۳۱) به ویژه که در التهذیب نیز آمده است: اسطوره، اسطاره، اسطیر و تسطیر، مزید بوده و نشانگر افزایش و افزون ساخت اصل نوشتار و سطر اصلی هستند و درحقیقت بر گونه‌ای نگارش و کتابت و سطر ساختگی و مجعول دلالت دارند و در آیات شریفه‌ی قرآن کریم نیز برابر با ره‌نگارها و نوشته‌هایی ساختگی توسط گذشتگان و پیشینیان است و نمی‌تواند به خدا یا وحی یا قلم نسبت داده شود. (مصطفوی، ۱۳۶۸/ ج ۵: ۱۲۵)

در این سوگیری - که دور از ذهن و زبان سامی عربی نیز نمی‌نماید - نیازی نیست برای ریشه‌شناسی اسطوره به سراغ زبان‌های یونانی و انگلیسی و آلمانی و... برویم زیرا می‌توان اسطوره را از همان ریشه‌ی سطر دانست که جمع آن: أسطر، أسطار و سطور است؛ با استناد به برخی آیات شریفه‌ی قرآن کریم مانند «ان والقلم وما یسطرون» (قرآن کریم/ قلم: ۱) «والطُّور و کتاب مسطور» (قرآن کریم/ طور: ۲) «کان ذلک فی الکتاب مسطورا» (قرآن کریم/ اسراء: ۵۸) این ریشه به معنای آوردن و مستقر ساختن حروف، واژگان و عبارات در قالب نگاشته بر اوراق و الواح به عنوان برابر نهاده‌ی نوشتن در قالب سطور و خطوط و نگاشتن به کار رفته است؛ هم‌چنین در واژه‌نامه‌ها و فرهنگ‌نامه‌های عربی، از ریشه‌ی «سطر» طیف واژگانی «سُطْرَة» به معنای آرزو، «سَطْر» به معنای یک رشته یا خط، «أساطیر» به معنای افسانه‌ها و سخنان پریشان، «مُسطار» و «مسطار» به معنای شرابِ مردافکنِ نوساخته، «مُسَیْطِر» به معنای حافظ و نگهبان نیز نگاشته شده است. چنان که از منظر اشتقاق کبیر می‌توان دید که از همین ریشه‌ی سه‌گانه (س، ط، ر) با ساخت «سرط» واژگان «سُرَاط» و «سُرَاطی» معادل شمشیر برآن و افعال «سَرَطَ»، «انسرَطَ» و «استرَطَ» همگی به معنای خوردن و فرو بردن کاربرد دارد؛ و باز از همین ریشه‌ی سه‌گانه با ساخت «رطس» افعال «رَطَسَ» به معنای با کف دست زدن و «أرطَسَ» معادل نشستن گرد و غبار و مانند آن بر چیزی و با ساخت «طرس» افعال «طَرَسَ» کتاب» و «طَرَسَ الکتاب» معادل نگاشتن دوباره‌ی یک نوشته و متن محو شده و از میان رفته در ساختار و قالبی زیبا و «طرس» به معنای نامه، کاغذ یا صحیفه‌ای که محو گشته و دوباره بر آن نگاشته شود یا بازنویسی شود، کاربرد دارد که چنین می‌نماید نمونه‌های بسیاری از این طیف واژگانی، نشان از گذر زمانی دیرین بر یک پدیدار تا سرحدّ از میان رفتن، بریده شدن، کاسته شدن و زنگار زدن و در نهایت ناپدید و محو گشتن اصل و بازسازی دوباره‌اش دارد.

افزون بر این به باور ما وجود گونه‌های مختلف واژگانی از ریشه‌ی اصلی در ساختار و بافت‌های گونه‌گون در کنار نشانگری‌های معنایی همسان و نزدیک به یکدیگر می‌تواند نشان

عربی و غیر یونانی بودن ساخت «اسطوره» و «اساطیر» نیز باشد چنان که زبان‌شناس برجسته‌ی عرب، ابن جنی نیز در باب اشتقاق کبیر/ تقلیبی آورده است که برابر است با بر ساخت واژگان شش‌گانه از ریشه‌ی سه‌گانه/ ثلاثی با نشانگری مفهومی به نسبت همسان از همان سه حرف و با تغییر هم‌نشینی آن‌ها؛ به بیان روشن‌تر این گونه از اشتقاق به معنای گرفتن یک ریشه‌ی سه‌گانه/ ثلاثی و مترتب ساختن یک نشانگری بر آن و بر چینش‌ها و بر ساخته‌های شش‌گانه‌ی آن است (صدیقی (ب) ۱۳۹۵: ۱۵۰) به ویژه که از ریشه‌ی سه‌گانه، افعال گونه‌گونی نیز در زبان عربی کاربرد کهن دارد که با گذاری منطقی بر سیر تاریخی و بستر زمانی واژگان اسطوره و اساطیر و عستاروت در زبان‌های سامی و آرامی هلال خصیب چنین به نظر می‌رسد که نه تنها اسطوره و اساطیر از history یا story گرفته نشده‌اند بلکه برعکس این واژگان سامی، خاستگاه آشنایی فرهنگ غرب، به پیشگامی یونان باستان با گونه‌ی دیرین ادب اساطیر از طریق پردازش آرمانی و همراه با تخیل و خیالپردازی سرگذشت‌های پیشینیان خویش به شمار می‌روند.

در پیوند با این واژه برخی صاحب‌نظران زبان‌شناسی مانند ابوالعباس مبرد بر این باورند که اساطیر، جمع اسطوره است مانند ارجوحة و أراجيح: تاب بازی کودکان، أُنْفِیَّةٌ وَأُنْثَافِیَّةٌ: سه پایه‌ی زیر دیگ و أَدُوْثَةٌ وَأَحَادِیْثٌ: سخن نو و اُكْذُوبَةٌ وَأَكْذَابٌ به معنای سخن دروغ؛ گفتار این افراد در آیات مشابه این آیه: «وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَبَتْهَا فِیْهِی تَمْلِیْ عَلَیْهِ بُكْرَةً وَأَصِیْلًا» (قرآن کریم/ فرقان: ۵) نشانگر نمود معنایی واژه‌ی مورد نظر، معادل نگاشته و نوشته‌ی ساختگی و فاقد مبنای واقعی (غیر مطابق با واقعیات خارجی و عینی و مبتنی بر تخیل و توهم) در یادسپار و ذهن کفار عرب بوده است که در آیه‌ی پسین، این ادعا و اتهام به روشنی رد شده است. ماجرای اتهام و انکار و مقابله با آن، نشان دهنده‌ی این واقعیت زبانی عربی است که از دیرگاهی پیش‌تر از ظهور اسلام، واژه‌ی اساطیر در زبان عربی به معنای افسانه و پرداخت های داستان‌وار خیالی ذهنی از سرگذشت پیشینیان، کاربرد داشته است و زجاج، زبان‌پژوه برجسته و نامدار کلاسیک عرب نیز بر این باور است که منظور از اساطیر -که مفرد آن: اسطوره است مانند اُكْذُوبَةٌ و أَحَادِیْثٌ، داستان‌های سرنوشت و بافته‌های ذهن پیشینیان است. (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴/ ج ۶: ۵۱۹)

شایان درنگ است که واژه‌ی «اساطیر» ۹ بار در قرآن کریم بازگویی شده است که در همه‌ی این موارد به واژه‌ی «الأَوَّلِينَ» افزوده شده است؛ این آیات شریفه عبارت انداز: «وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَبَتْهَا فِیْهِی تَمْلِیْ عَلَیْهِ بُكْرَةً وَأَصِیْلًا» (قرآن کریم/ الفرقان: ۵)؛

«وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن کریم/ الانعام: ۲۵)؛

«وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن کریم/ الأنفال: ۳۱)؛

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن کریم/ النحل: ۲۵)؛
 «وَالَّذِي قَالَ لِيَا أَبِئَدِيهِ أَفْ لَكُمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلْتُ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَفِغِيَانِ اللَّهَ وَبِئْسَ الْآمِنْ إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن کریم/ الأحقاف: ۱۷)
 «إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن کریم/ القلم: ۱۵)؛

«لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن کریم/ النمل: ۶۸)
 «لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن کریم/ المؤمنون: ۸۳)؛
 و: «إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن کریم/ المطففين: ۱۳)

نخستین بار در قرآن -که ترتیب سوره‌ها و آیاتش با ترتیب نزول تفاوت دارد- واژه‌ی اساطیر در آیه‌ی ۲۵ از سوره‌ی انعام آمده است و گفته می‌شود که این سوره، پنجاه و پنجمین سوره‌ی مکی است و شایان درنگ است که در مکه‌ی آن زمان، شمار بسیاری یهودی، مسیحی، زرتشتی و احتمالا مزدکی، مقیم یا مسافر بودند و اهل مکه نیز در شام و یثرب و یمن با آنان دمخور بودند. بر این بنیاد، عرب‌ها دست کم ۲۵۵ سال پیش از آغاز رسمی نهضت ترجمه و بنیانگذاری بیت الحکمه به دست مأمون عباسی در سال ۲۱۵ ه‍.ق در آغاز بعثت پیامبر اسلام (ص) با واژه‌ی اساطیر آشنا بوده‌اند و این انگاره قابل طرح و بررسی است که آن را از اهل کتاب شبه جزیره‌ی عربستان و شامات گرفتند نه از اروپاییان چراکه آنان از عظمت اقدام «استر» (شهبانوی یهودی دربار خشایارشا) در کشتار ۷۰۰۰۰ نفر از نخبگان ایرانی (موسوم به واقعه‌ی «پوریم») در دولت هخامنشی شگفت زده بودند و شاید برایشان بعید بود که یک بانو و بلکه یک زن بتواند چنین کارهایی را انجام دهد؛ در این صورت، اسطوره، برساخته شده‌ی عربی از نام عبری آن زن، «استر» است.

همچنین با توجه به سلطه‌ی رومیان بر فلسطین و اورشلیم، شاید رومیان هم، کنش‌پذیر و متأثر از یهودیان بوده و آنان را به واسطه‌ی داستان استر می‌شناختند و از اقدام همسان آن‌ها درباره‌ی روم، پرهیز می‌نمودند. زیرا سال آمدن یهودیان از بابل به ایران ۵۳۵ ق.م و سال به حکومت رسیدن خشایارشا سال ۴۸۶ ق.م و سال کشته شدن او بر اساس توطئه‌ی داخلی

سال ۶۵۰ ق.م می‌باشد؛ از سوی دیگر سال تولد سقراط ۴۷۰ ق.م بوده است یعنی سقراط - به عنوان دیرنده‌ترین اندیشه‌مند یونانی و غربی که اسطوره را به گونه‌ای متفاوت و با دیدگاهی برکنار از کیش و دین و آیین بررسی نمود و اعلام کرد که خدایان یونان، پهلوانان باستانی بودند که در گذر روزگار، رنگ خدایی یافتند- در سال ۴۷۰ ق.م زاده شد و از سویی در فاصله‌ی سال‌های ۴۸۶ تا ۴۶۵ ق.م دو اتفاق رخ داد: یکی کشته شدن هفتاد هزار ایرانی توسط یهود و دیگری یورش خشایارشا به آتن و به آتش کشیدن آتن که گمان می‌رود پیامد کنشگری و نفوذِ استر و یهودیان در شخص خشایارشا و دربار وی بوده است؛ یعنی این رخدادها با برنامه‌ریزی و اشاره استر، همسر اسطوره‌ای و یهودی شاه ایران، زمانی رخ داد که یا سقراط زاده نشده بود و یا حداکثره ساله بود!

بر این بنیاد چنان که گفتیم این انگاره در اندیشه‌ی ما جان می‌گیرد که با رسیدن داستان فرمانروایی استر در ایران به دست تاریخ‌نگاران یونانی به غرب، چون پندار و تصور چنان نفوذ و اعمال چنین قدرتی از یک زن، ناممکن و دور از ذهن می‌نمود این نام در فرهنگ یونانی، با کمی دگرشدگی و تغییر به اسطور و اساطیر و مانند آن و واژگان یونانی تاریخ و میثولوژی تبدیل گشته و به معنای امری غیر واقعی در اذهان اروپایی نهادینه گشت و بعد که دوباره در دوره‌ی چیرگی رومیان بر اورشلیم و یهودیه، به عبری و سپس به زبان عربی راه یافت، تاء در عربی به طاء بدل گشت.

اسطوره!

شاید واژه‌ی اسطوره پیوندی داشته باشد با واژه‌ی هندی تبار «سوترا» از ریشه‌ی siv به معنای دوختن و برابر با رشته؛ واژگان و سازه‌هایی فشرده و کوتاه که آموزه‌ها، قوانین و بن‌مایه‌هایی است برای پیروان آیین‌های هندو که در این صورت با واژه‌ی عربی تبار اسطوره از ریشه‌ی «سطر» به معنای رج، ردیف، خط یا همان رشته همسانی دارد؛ در زبان عربی، «اسطوره» در پیوند با نگاشتن و درهم بافتن دوباره‌ی متون گذشته و در ساخت «سطره» برابر با امنیت و آرزو - که همسان با برابر نهاده‌ی لیتوانیایی **mausti** می‌باشد- آمده و کاربرد دارد و در این میان، روشن و آشکار است که سوترای هندی تبار و اسطوره‌ی عربی تبار در نشانگری حقیقی نخستین - که همان دوختن یا درهم بافتن باشد و نیز در نشانگری استعاری مجازی معادل داستان‌های درهم بافته‌ی پیشینیان و آموزه‌ها و قوانین راهنمای هندوان با یکدیگر

همسانی دارند؛ این همسانی زمانی نیز آشکارتر می‌گردد که ببینیم کفار عرب نیز سازه‌ی «أساطیر الأولین» را در راستای ناهمسازی با دین مبین اسلام و کم‌ارج جلوه دادن درون‌مایه و محتوای ارجمند قرآن کریم به کار گرفتند.

اسطوره!

برخی وام‌واژه‌ای یونانی می‌خوانندش برگرفته از ریشه‌ی یونانی «historia» به معنای استفسار، تحقیق، اطلاع، شرح و تاریخ و بر ساخته از دو وند: histor به معنای داور و دیگری پسوند، ia و اسطوره‌پژوهی، نقد اساطیری، ادبیات اساطیری، اسطوره‌شناسی یا در بیان زبان عربی علم الاساطیر نیز معادل: خوانش، بررسی و نقد مجموعه‌ای درهم تنیده از اساطیر یک قوم یا اقوام مختلف؛ برابر نهاده‌ی اسطوره در زبان‌های اروپایی، «myth» در انگلیسی و فرانسه و «mythe» در آلمانی می‌باشد و دانش‌واژه‌ی «mythology» در هر سه زبان، برابر نهاده‌ی دانش اسطوره‌پژوهی، اسطوره‌شناسی یا نقد و ادبیات اساطیری کاربرد دارد؛ از جمله‌ی این افراد، اسطوره‌پژوه و ایرانشناس معاصر، مهرداد بهار است که در باور وی، واژه‌ی «myth» از اصل یونانی «muthos» به معنای سخن و افسانه گرفته شده است و با طیفی از واژگان کهن زبان و ادبیات لاتین مانند واژه‌ی گوتیک «maudjan» به معنای یادآوری کردن، واژه‌ی ایرلندی «smuainim» به معنای فکر می‌کنم، واژه‌ی اسلاوی «mysli» به معنای اندیشه و واژه‌ی لیتوانیایی «mausti» معادل باشوق چیزی را آرزو کردن و نیز با دو واژه‌ی پارسی «مُست» به معنای گله و شکایت، غم و اندوه و «مویه» به معنای گریه و زاری هم‌ریشه است که در صورت اثبات درستی این انگاره و پندار، ریشه‌ی هند و اروپایی نخستین این واژه «mud» به معنای اندیشیدن است. (بهار، ۱۳۷۵: ۳۴۴-۳۴۳)

گروهی دیگر از صاحب‌نظران گستره‌ی اسطوره‌پژوهی بر این باورند که واژه‌ی «myth» از ریشه‌ی لاتین «mutus» به معنای گنگ و خاموش برگرفته شده است و این مفهوم خاموشی در اموری مصداق و معنی پیدا می‌کند که به اقتضای ذات و سرشتشان، نمادین هستند و شاید همین واژه‌ی myth و mythos در یونانی معادل واژه‌ی میث به معنای دروغگو، بیهوده و بی‌سواد باشد. (واحد دوست، ۱۳۸۹: ۲۲)

در کنار دو انگاره‌ی همسوی یاد شده، ما پندار دیگری را نیز در گستره‌ی اسطوره‌پژوهی نواحی هلال خصیب مطرح می‌سازیم و آن، وجود ریشه‌های کهن سامی - آرامی در اساطیر

دیرین مردمان ساکن قلمرو شامات، سوریه، لبنان، فلسطین و اردن می‌باشد؛ ریشه‌های کهنی که به گواهی تاریخ در مراحل پسین و متأخر در قالب اسطوره‌ی عشتار/ استر/ عشتاروت/ عشتروت/ عشتارت و... در سرزمین‌های یهودی‌نشین و نزد عبرانیان-سامی‌های ساکن بین النهرین -که گمان می‌رود پس از گذر و عبور از تیگره و فرات به سوی فلسطین و شامات، عبرانی نامیده شدند- مطرح گشت؛ این انگاره زمانی تقویت می‌گردد که بدانیم در اساطیر دیرین مردمان سامی -آرامی ساکن قلمرو وادی الرافدین/ دلتای میانرودان و به‌ویژه عراق کنونی، شخصیت ایزد-بانو عشتاروت/ عشتروت/ عشتار/ ایشتر -که در این نگاشته با همهی ریزه‌کاری‌ها از او سخن خواهیم گفت- در اسطوره‌های بسیار کهن رستخیز گیاهی سومری، اکدی، بابلی و آشوری وجود داشته است و در مراحل تاریخی پسین و متأخر نیز اسطوره‌ی «عشتار»/ Ishtar و آیین‌های مربوط به عشتار در جایگاه ایزد-بانوی مادر در هیأت عشتار بابلی و نیز عشتار آشوری، بازگویی شده و به‌ویژه در هنگام خرمن‌برداری و درو نزد برزیگران این منطقه، آیین‌های مربوط به عشتار با شکوه و تعصب هرچه تمام‌تر برگزار می‌شده است. اقامت و حضور دیرین یهودیان در دوران آوارگی مشهور آنان در بابل و سپس کوچ اختیاری گروه‌هایی از آنان به فلسطین در دوران سلطه کورش کبیر بر بلاد الرافدین، احتمال آشنایی آنان را با مادر-اسطوره جفت گیاهی و رستخیز دوباره عشتار/ عشتاروت بر بنیاد ژرف ساخت کهن اسطوره سومری دوموزی و اینانا و سپس اسطوره‌های پسین عشتار و تموز از گذر پیوند با ساکنان و بومیان سامی این منطقه و بویژه بابلیان مطرح می‌سازد به‌ویژه که بخت النصر (نبوکد نصر) پس از تهاجم به اورشلیم (۵۹۸ ق.م. به خاطر خیانت افشای رازش از جانب فردی یهودی که همدم و انیس و محرم رازش بود و سوزاندن و نابود کردن همهی نسخه‌های تورات که یافت، یهودیان (بنی اسرائیل) را به اسارت گرفت و به بابل برد و شاید هم بخت النصر دورگه‌ی مادی- سامی بود که بدون جنگ و خونریزی وارد اورشلیم شده و مورد استقبال شاه یهودیان قرار گرفت و محترمانه شاه، شهبانو، درباریان، اشراف و بردگان و کنیزانشان را به بابل برد و آن‌ها در بابل دارای زندگی آزاد و مورد احترام بودند. در ۵۳۹ ق.م. کوروش هخامنشی، بابل را تصرف نمود و به یهودیان اجازه و اختیار داد که به ایران مهاجرت کنند یا به اورشلیم و یهودیه برگردند. بنا به نظر اول که مشهورتر است بنی اسرائیل دیرگاهی را (حدود ۶۰ سال) هم‌چون بردگانی آواره در میان خانوارهای بابلی زیستند و کنش‌پذیر از روایات بابلی شدند.

با این پیشینه، چندان دور از ذهن نمی‌نماید که حتی پیش از دوران خشایارشا و اِعمال نفوذ و توطئه‌های همسر یهودی او استر، متن بنیادین اسطوره رستخیز گیاهی با برخی تغییرات متناسب با باورهای عبرانیان و یهودیان به مراسم و آیین‌های دینی و فرهنگی آنان رخنه کرده و نظر به پیوند و ارتباط پیوسته‌ی آنان با رومیان و در روزگار فرمانروایی رومیان بر سرزمین‌های عبری و یهودی‌نشین، این واژه به روم و یونان نیز سفر کرده باشد به‌ویژه که ما نیک می‌دانیم در هزاره چهارم پیش از میلاد یعنی دیرگاهی پیش‌تر از مطرح بودن اندیشه‌های اساطیری خدایان سامی نزد باخترنشینان، اسطوره‌ی عشتاروت/عستاروت با کوچ گروه‌های مختلف عرب‌های سامی از بین النهرین/عراق به شامات و فینیقیه و از آن‌جا توسط دریانوردان و ملاحان آرامی-کنعانی از طریق دریای مدیترانه به یونان سفر کرده است.

شایان اندیشه و درنگ آن‌جاست که بابلی‌ها در باورهای خویش، ستاره‌ی زهره را عشتار می‌نامیدند و کنعانی‌ها نام عشتارت را بر آن نهادند؛ یونانیان از آن با نام آفرودیت و رومیان با نام ونوس یاد کردند و راستش چنین می‌نماید که آفرودیت یونانی و ونوس رومی، نام‌هایی نوین است برای عشتار/عستار که همراه با کنعانیان یا همان فینیقی‌های حاکم بر مدیترانه، به قبرس رفته است و از آن‌جا نیز به یونان و روم و تاریخ این اسطوره نشان می‌دهد که زادگاه و خاستگاهش، میانرودان بوده و از آن‌جا با گذر آشوریان/سوری‌های کنونی از عراق به شامات و آرام و کنعان و فلسطین رفته است و واپسین ایستگاهش نیز یونان و روم بوده است به دست دریانوردان و ملاحان فینیقی! و این آفرودیت نوپیدا که نزد سوریان و کنعانیان، ایزد-بانوی باروری زمین و نماد همه‌ی نمادهای طبیعت و سرچشمه‌ی زایایی بود و ریشه‌ی سامی این واژه یعنی (ع ش ر) با نشانگری‌های فراوانی، پرباری، بارآوری، همسری، هم‌نشینی، خوشدلی، نام درخت و... نیز گواه این فراگیری و زاینده‌گی در میانرودان است.

نزد عرب‌ها، ستاره‌ی زهره با بزرگ-مادر ازلی عربی پیوند خورده بود. به گونه‌ای که هنگام پدیدار شدن و نمایان گشتنش در آسمان، دیدنش را خجسته دانسته و آن را بزرگ می‌داشتند و با نام «العُزَى» از آن یاد می‌کردند و آن را انگیزه‌ی عشق مادی بشری می‌دانستند و «کوکب الحسن»: اختر زیبایی نامیده بودندش (محمود سلیم الحوت، المیثولوجیا عند العرب: ۸۹)؛ همان که با نشانی از ستاره‌ی هشت‌پر، یادآور ایشتر میان‌رودانی است که با باران‌زایی، مایه‌ی رویش می‌گردد و با «تِشتر» ایرانی: فرشته‌ی باران‌آور در باورهای ایران باستان، هم‌زاد می‌نماید؛ چنان که برخی اساطیر جزیره‌ی العرب در دوران‌های پسین نیز که ریشه در همین باور دارد، نشانگر آن است که ستاره‌ی زهره - چنان که طبری نیز در داستان

«هاروت و ماروت» نقل کرده است - زن زیباروی پاکی بود که چون «هاروت و ماروت» بدو نظر داشتند، بر چهره‌ی یکی فرشته به آسمان فرا رفت! در این داستان، نشانه‌های دیرینه و کهنی هست که ریخت‌شناسی شخصیت عشتار را به شخصیت‌پردازی ستاره‌ی زهره نزدیک می‌سازد.

ستاره!

کنعانی‌ها بر این باور بودند که عشتار، همان ستاره‌ی شبانگاهی بوده که پس از غروب خورشید در آسمان پدیدار می‌گشته است و بعدها به ستاره‌ی صبح بدل گشته است که پیش از بالا آمدن پرتوهای زرین خورشید، درخشیدن می‌گرفت؛ این نمود صبحگاهی در باور آنان، مژده‌ی زایش و رستاخیز بود. از همین‌رو، به مناسبت رستاخیز دوباره‌ی ایزد گیاهی: آدون، پسر و معشوق بزرگ - مادر طبیعت نزد کنعانیان، آن‌ها نخستین روز بهار را که عشتار بسان ستاره‌ی صبح نمایان می‌گشت، جشن می‌گرفتند چرا که پدیداری ستاره‌ی صبح در باور آنان، نشان از بیدار شدن خدای آدون از خواب مرگ و بازگشت وی از جهان فرودینِ ظلمات داشت. (James Frazer' the Golden Bough'p103) در این انگاره، ناخودآگاه، واژه‌ی star را فریاد می‌آوریم که آوایش نیز همسانی بسیاری با عشتار/عستار/استر و دیگر واژگان سامی یاد شده دارد و نیز با واژگان نیا ایرانی استاره/ستاره/آستاره/آساره و... از آن‌رو که این واژه در گویش‌های نیا ایرانی دارای دیرینه‌ای دور است و با برساخت (ستر) در اوستایی، (سترک) در پارسی میانه، (ستاره) در پارسی دری، «استارگ/استار» در پارسیک، (استره) در کردی، (آستاره) در بلوچی، (آساره) در لری، (استره) در میمه اصفهان و نیز (ستره) در گویش خراسانی کاربرد داشته و دارد و این برساخت‌ها، رونوشت دیگر واژه در زبان‌های اروپایی را فریاد می‌آورد: (استار) در زبان انگلیسی، (استره) در زبان فرانسوی و (استلا) در زبان ایتالیایی (محرر، ۱۳۸۴: ۷۳ و آذران، ۱۳۸۲: ۱۸۳) از این جاست که این پندار جان می‌گیرد که واژه‌ی اسطوره از history یونانی گرفته نشده است بلکه history از استاره و ستاره و آساره‌ی نیا ایرانی یا عشتار و عستار و استر سامی - آرامی گرفته شده است زیرا «در روزگاران دور، رخدادهای گیتی را بر بنیاد گردش ستارگان در آسمان می‌نگاشتند و کم‌کم این واژه به معنی تاریخ / history در زبان انگلیسی کاربرد یافت و از یک نشانگری مفهومی برخوردار گشت» (محرر، ۱۳۸۴: ۴۳ و بربریان، ۱۳۷۶: ۳۵۷)

و اگرچه کاپلستون پذیرفت که دانش و فلسفه‌ی یونان در جایی پیشرفت کرد که با شرق پیوند داشت ولی اندیشه‌ورزی شرقی را چندان پیچیده نمی‌پنداشت که ریاضیات یونانی از مصر گرفته شده باشد یا ستاره‌شناسی و نجوم آنان از بابل... (کاپلستون، ۱۳۶۸/ ج ۱: ۲۳) ولی با رمزگشایی آثار باستانی و شناسایی گل‌نگاره‌های خاور، ارج و جایگاه دانش و فلسفه‌ی شرق پدیدار گردید و اگرچه فروکاست اصالت اندیشه‌ی یونانی برای فیلسوفان معاصر دشوار می‌نمود ولی اصیل دانستن یونانیان نیز همین اندازه سخت بود (گاتری، ۱۳۷۵/ ج ۱: ۷۸)

بر همین بنیاد، در زمینه‌ی واژه‌ی استوره/اسطوره، انگاره‌ی ما یعنی برگرفته شدن **history** از ستاره و ستاره‌ی نیا ایرانی یا عشتار و عستار و استر سامی-آرامی پذیرفته‌تر می‌نماید زیرا از دیرگاه، هند، ایران و بابل، کانون ستاره‌شناسی و نجوم و پیامد آن جادوگری و سحر بر بنیاد گردش و حرکت ستارگان به شمار می‌رفته است و «ادریس» (به عبری: «أخنوخ» و به یونانی: «هرمس») -از نوادگان حضرت آدم (ع) که پیش از طوفان نوح (ع) در مصر علیا می‌زیست- نخستین کسی بود که پیرامون اجرام آسمانی و حرکات نجومی و ... بحث و تحقیق نموده و نوشتارهایی را به رشته‌ی نگارش درآورد و به روایت تاریخ، هرمس، خدای اساطیر یونان، از نژاد مشرقی سامی و نیای حضرت نوح (ع) بود؛ تا بدان‌جا که یونانیان باستان او را پسر دانای بزرگترین خدای خود، زئوس می‌دانستند که نابخردی‌ها و خشم و خشونت زئوس را کنترل می‌نمود. (گرین، ۱۳۶۶، صص ۳۷-۶۳. و: مصاحب، ۱۳۸۷، ص ۳۲۶۳). دانایی هرمس او را در نگاه یونانیان باستان به جایگاه خدایان فرا برد و نوه‌ی ادریس (ع) که در میان‌رودان زندگی می‌کرد، حضرت نوح (ع) بود که افزون بر عمری دست کم هزارساله- از نیای خود، ادریس (ع)، دانش‌های گوناگونی مانند ریاضیات و ستاره‌شناسی را به ارث برده بود و فن کشتی‌سازی را نیز خداوند به او آموخت و کشتی‌نشینان نیز در مدتی که کشتی بر آب بود (بنا به روایات، ۶ ماه)، برخی از این دانسته‌ها را از آن حضرت فرا گرفتند و پس از جای گرفتن کشتی بر کوه جودی، سه فرزند نوح به نام‌های یافث، سام و حام در گوشه و کنار گیتی، پراکنده گشته و نشیمن گزیدند و این آموزه‌ها و دانش‌ها و فنون را نیز با خویش بردند؛ به گواهی تاریخ ابن اثیر و تاریخ طبری، مردم سواحل مدیترانه تا ایران و هند و آسیای میانه از نسل یافث بودند و نژادهای سامی و حامی نیز در منطقه‌ای از مصر تا آسیای صغیر پراکنده گشتند و فراگرفته‌های آنان، دانش‌های گوناگونی را به‌ویژه در زمینه‌ی ستاره‌شناسی و ریاضیات در جوامع بشری از چین تا اروپا و از هند و ایران تا آفریقا در پی داشت و از این‌جاست که در یونان: هرمس، در مصر: تات، در کتاب مقدس: آخنوخ، در متون ایرانی: هوشنگ و در متون

اسلامی: ادریس نبی، به عنوان شخصیتی با هویت همسان پدیدار می‌گردد که بنیان‌گذار دانش‌هایی مانند خط، طبابت، کیمیا، نجوم و ستاره‌شناسی و... است پس به باور ما خاستگاه این داده‌ها و این دانش‌ها و به‌ویژه ستاره‌شناسی، شرق است و از آن میان هند و بابل و ایران! «در ایران و در ادب پهلوی سیاره را «آبَختَر» گفته‌اند که بی‌پندارگسستی، این دانش‌واژه در یک دانش ستاره‌شناسی کهن کاربرد داشته و تنها زاده‌ی ذهن نویسنده‌ی بُندهش نیست: سیاره را در فارسی از این روی آبَختَر می‌گویند که اختر یعنی ایستا نیست بلکه رونده است؛ ستیز اباختران با اختران و افسانه‌های در پیوند با اینان در ادبیات ایران باستان، دربردارنده‌ی نخستین برخوردها و برداشت‌های ایرانیان باستان با دنیای ستارگان است. هرمزد برای آفریدن روشنایی، پیش از ماه و خورشید، نخست، ستارگان ایستا/ اختران و سپس ستارگان رونده و نا اختری/ اباختران را آفرید که اباختر در اوستا، اپاخترَه و اپاخذرَه آمده است و همین واژه در پهلوی در ساخت اپاختر و اباختر به معنی شمال و ستاره‌ی گردان آمده است و در فارسی از آن به صورت باختر هم به معنی شرق و هم غرب استفاده شده است و این جایه‌جایی از این روی پیش آمده است که هندیان جهت را با شرق می‌سنجیدند.» (رجبی، ۱۳۹۷: ۴۵۰-۴۳۹)

«در ادب پهلوی، ستارگان به دو دسته‌ی هرمزدی و اهریمنی تقسیم می‌شوند. اختران/ ستارگان که پیامد ایستایی و آرامششان، هرمزدی بوده و اباختران/ سیارات که به سبب گردش و ناآرامی‌شان در فضا، اهریمنی به شمار می‌رفته‌اند. این ستارگان، ناهمساز با گوهر اهریمنی خود، نام‌هایی ایزدی دارند که به باور برخی نشانگر نفوذ فرهنگ و نجوم بابلی است که سیارات را خدا می‌انگاشتند!» (همان) این انگاره آیا نشان‌دهنده‌ی کنش‌پذیری باورهای ایرانی از بابلی است یا گواهی است بر کنش‌پذیری یونان و غرب از دیرینه‌داشت‌های خردبنیاد خاور و به‌ویژه میانرودان؟! «استرابو» می‌گوید: ایرانیان در چشم مردم یونان، نامی‌ترین بیگانگان هستند.» (بنویست، ۱۳۵۴: ۱) شاید از آن رو که نخستین انسان و نخستین شهریار، ایرانی بود: کیومرث/ گئومرت، وی بی‌پندارگسستی، نخستین شاه جهان بوده است که «گروهی، وی را نیای بشر پیش از طوفان دانسته‌اند و گروهی نیای ایرانیان پس از طوفان؛ ماری و ماریانه فرزندان کیومرث هستند که رهاورد همسری آنان، پسری به نام سیامک و دختری به نام سیامی بود و افرواک و افری نیز از تبار ایشانند و هوشنگ فرزند این دو؛ کیومرث و فرزندانش، بر «بابل» فرمانروایی کردند و نیز پس از آن بر سراسر جهان؛ کیومرث/ گل‌شاه، آغاز نژاد بشر است و گروهی، وی را آدم (ع) و برخی وی را نخست‌پادشاه از

فرزندان آدم (ع) دانسته‌اند بدانسان که «شیت» نخستین پیامبر از فرزندان اوست؛ آدم از میان فرزندان، شیت و کیومرث را برگزید و چهل صحیفه به آنان داد؛ شیت را به کارهای آن‌جهانی و نگاهداشت دین گماشت و کیومرث را به شاهی و کارهای این‌جهانی؛ بر این بنیاد، هوشنگ، ماری و کیومرث در ایران باستان، همان جایگاه ادریس/هرمس، شیت و آدم را در متون دینی دارند. هوشنگ، نخستین شهرهای گیتی: بابل، شوش و ری را ساخت ولی درباره‌ی این‌که هوشنگ پیش از ادریس بوده است یا هم‌گاه و هم‌روزگار با او؟ ایرانیان بر این باورند که وی نخستین کسی است که لباس دوخت و خط را اختراع نمود و به مردمان آموخت چنان‌که یونانیان، مصریان و مسلمانان، این وظایف را به هرمس، تات و ادریس منسوب می‌سازند و از این‌رو برخی بر این باورند که هوشنگ بن فراوک بن سیامک بن مشی بن کیومرث همان ادریس است و ساختار نام او «هوش و هنگ» به معنای دانایی بسیار با نشانگری و معنای هرمس نیز همسان است؛ وی در حکمت عملی کتابی نوشت با نام «جاودان خرد» که حسن بن سهل کاتب، آن را از سریانی به عربی برگردان نمود و بشکوه‌تر و ارجمندتر آن‌جاست که نقش و شخصیت هوشنگ در اساطیر نیز همان است که در تاریخ بوده است و پنداری تاریخ، دنباله و پسینه‌ی اسطوره است» (امیری، ۱۳۸۸: ۲۴-۲۰) به باور ما شاید از آن‌رو که تاریخ با ستاره و دانش ستاره‌شناسی پیوندی ناگسستنی دارد و اکنون ما بر این باوریم که «استوره/اسطوره»: ستاره‌نگاشته‌هایی است بازگوکننده‌ی بودگی ستارگان و اختران ایستای فرو رفته در آرامش گاهان در آن روزگاران و نگارنده‌ی پیدایش اباختران و ستارگان در گردش و چنین می‌نماید که در استوره/اسطوره، ستارگان ایستا، ایزدان خاموش نخستین هستند و اباختران، فرزندان آنان و ایزدان کنشگر گیتی! و هم از این روست که استوره‌ها/اسطوره‌ها در نمونه‌های بسیاری به روشنی از آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و آفریده‌های آسمانی خورشیدزاد یا ماه‌زاد یا ستاره‌زاد و از نگهبانان و دربانان آسمان و از دروازه‌ی خدایان و... سخن می‌گویند و از خانه‌ی آسمانی خدایان و زیگورات‌ها و پرستشگاه‌های ساخته‌ی خاورنشینان که سر به آسمان می‌ساید و سرای همیشگی خدایان نامیرای جاویدان است و این است نشانگری شهر ساخته‌ی کیومرث یعنی «بابل: باب + ایل/ایل»: دروازه‌ی خداوند!

متن پیش‌رو، برگردان «مغامرة العقل الأولى» برجسته‌ترین نگاشته‌ی فراس سواح، اندیشه‌مند، اسطوره‌پژوه و نویسنده‌ی فرهیخته‌ی سوری است؛ فراس سواح در سال ۱۹۴۱ در شهر حمص سوریه چشم به جهان گشود؛ وی هم‌اکنون استاد بخش پژوهش‌های بین الملل دانشگاه پکن در چین است و به شکل تخصصی به پژوهش در گستره‌ی شهرآیین و تمدن عربی و تاریخ

ادیان در خاور نزدیک می‌پردازد؛ این پژوهشگر و نویسنده‌ی برجسته ۲۶ نگاشته در زمینه‌ی اساطیر، تاریخ و تاریخ ادیان دارد؛ او کسی است که گمشده‌ی شناختی خویش را در اسطوره یافته است و اسطوره، نخستین همدمی بوده که وی، رازهای پیچیده و نهانی‌اش را گشوده است. با وجود پیچیدگی، دشواری و حساسیت برنهادها و بن‌مایه‌های نگاشته‌هایش، وی خوانندگان بسیار دارد و بر این باور است که پیچیدگی، برخاسته از روش است نه اندیشه و هم از این روست که نخستین و مشهورترین نگاشته‌ی فراس سواح – که «مغامرة العقل الأولى»: نخستین کنجکاوی خرد باشد – سیزده بار تجدید چاپ شده است.

سواح درباره‌ی کودکی خویش می‌گوید: من نیز بسان دیگر کودکان – چنان‌که ویژگی کودکی است – بسیار کنجکاو بودم و پیوسته درباره‌ی رازهای هستی که مرا و پیرامونم را در برگرفته بود می‌پرسیدم ولی از آن دسته بچه‌هایی نبودم که به پاسخ‌های آماده خرسند گردم یا بسنده نمایم بلکه این پاسخ‌ها را مایه‌ی پرسش‌های تازه‌ی دیگری می‌ساختم؛ من با پاسخ‌های آماده و پیش‌بوده، خرسند نمی‌گشتم بلکه در نهانخانه‌ی اندیشه و در نهاد خود در سویه‌های گذشته و کنونی آن در پی پاسخ‌هایی بسامان برای آن پرسش‌های کودکانه بودم.

واکاوی و بررسی تاریخ ادیان به ما نشان می‌دهد که سخن همه‌ی ادیان تنها یک چیز یعنی راستی و حقیقت است ولی هریک به زبانی و با شیوه‌ای؛ راستش را بخواهم بگویم انسان تنها یک دین و خداباوری دارد یا در سخنی روشن‌تر، انسان دین دارد نه ادیان و هم از این روست که من یکی از نگاشته‌های خویش را در این زمینه «دین الإنسان» نامیده‌ام نه آدیان الإنسان؛ من به این سخن خداوند باور دارم که می‌فرماید: «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (قرآن کریم/ توبه: ۱۰۵) بر همین بنیاد، اندیشه‌مند باید اندیشه‌ی خویش را بازگوید و پس از آن، تنها تاریخ است که اندیشه‌ها را به داوری می‌نشیند و این بدان معناست که آغوش من به روی نقد و انتقاد باز است بلکه فراتر از این در پی برانگیختن اندیشه‌ورزی و خردورزی خواننده‌ی نگاشته‌هایم هستم و نمی‌پسندم که خواننده تنها به نگاشته‌های من بسنده نماید زیرا انسان در دل سمفونی بشکوه و زیبای آفرینش، نغمه، نوا و ترانه‌ای است که با دیگر نواها و نغمه‌ها هم‌کنشی و پیوندی پیوسته و ناگسستنی دارد و هم از این روست که کنشگری ستارگان را بر سرنوشت انسان باور دارم.

نگاشته‌ی «مغامرة العقل الأولى» که متن پیش رو برگردان آن است، پیرنگی است اندیشیده و خردبنیاد پیرامون استوره / اسطوره در سرزمین‌های میانرودان و شامات که دربردارنده‌ی برنهاده‌هایی است مانند: آفرینش، طوفان، اژدها، بهشت گمشده، هابیل و قابیل، دوزخ، نگاره‌ی

خدای مرده، نگاره‌ی خدای رهایی‌بخش و نام‌های ایزدان؛ مترجمان از آن رو به برگردان این نگاشته به زبان فارسی دست یازیدند که نخست، مصدری باشد برای «اسطوره‌شناسی» در رشته‌های زبان و ادبیات و در رویکردی همه‌سונگر و کلی نگاره‌ای بنیادین باشد برای آشنایی پژوهشگران و مشتاقان این گستره تا با زادگاه، خاستگاه و بنیاد اساطیر و گونه‌شناسی آن و به‌ویژه با اساطیر سومری، بابلی، آشوری، سامی، آرامی، کنعانی و عبرانی - که به واسطه‌ی دریانوردان و ملّاحان فینیقی، بنیاد و بن‌مایه‌ی بسیاری از اسطوره‌های باختر و به‌ویژه یونان و روم بوده‌اند - آشنا شوند از آن‌رو که شالوده و بنیاد دریافت درست و درک عمیق و ژرف دروسی مانند ادبیات پیش‌اسلامی، ادبیات معاصر و مکاتب نقدی، شناخت درست استوره و گونه‌های آن در زادگاهشان است و ما نیک می‌دانیم که میان‌رودان با گونه‌گونی و تنوع نژادی و قومی گسترده از سومری تا بابلی، آشوری، آرامی، سریانی و نسطوری، صابی، ایزدی، کنعانی، فینیقی و عبرانی، نخستین زادگاه و خاستگاه شهرآیین و تمدن بر پهنه‌ی گیتی بوده است.

در برگردان نگاشته‌ی فراس سواح شایان یادکرد است که ما تنها به برگردان و ترجمه‌ی صرف این نگاشته نپرداخته‌ایم بلکه در نمونه‌های بسیاری، آن‌جا که متن نیازمند رازگشایی، تحلیل و تفسیر بوده است آن را با ژرف‌نگری، ریزبینی و موشکافی همه‌سویه بررسی و تحلیل نموده‌ایم و آن‌جا که نگاشته‌ی زبان نخست را نیازمند نقد دیده‌ایم آن را نقد کرده‌ایم و بخش‌هایی که دیدگاه و رویکرد نگارنده را ناهمساز با باور و دیدگاه خویش یافته‌ایم آن را رد کرده و بر نهاده‌هایی خردبنیاد را نیز در این باره پیش روی خوانندگان نهاده‌ایم و شایان یادکرد است که ما از آغاز تا انجام کوشیده‌ایم تا آن‌جا که دسترسی داشته‌ایم برابر نهاده و نمایه‌ی لاتین نام‌های اساطیری را درون کمان در برابر آن بیاوریم تا خوانش این گونه نام‌ها - که همگی پیامد دیرندگی و ریشه داشتن آن‌ها در کهن‌ترین شهرآیین‌های آغازین گاهان، ناآشنا و پیچیده می‌نماید - برای خوانندگان دشوار نباشد.

از سوی دیگر در برگردان بسیاری از واژگان و دانش‌گان کوشیده‌ایم تا هم‌سو و هم‌ساز با درون‌مایه و نشانگری آن‌ها، بر نهاده‌ی نوین و در جامه، پوشش و ساختاری پارسی را واژه‌سازی نماییم و از بازگویی برابر نهاده‌های بیگانه و غیرفارسی، عربی‌تبار یا دارای ریشه‌های لاتین و... بپرهیزیم؛ باشد تا با برگردان این پرآوازه‌ترین نگاشته‌ی فراس سواح و نقد و تحلیل و واکاوی آن، گوشه‌ای از تابش و فروغ استوره‌نگاشته‌های ستاره‌بنیاد میان‌رودان را در برابر خوانندگان پدیدار سازیم.

و سپاسگزاریم از استاد و پژوهشگر فرهیخته‌ی تاریخ، حاج آقای مصطفی امه‌طلب که نگارش بخش «پایان‌نگاشت» را پذیرفتند و با نگاشتن این بخش، دریچه‌ی تازه‌ای را پیرامون متن، پیش روی خوانندگان گشودند.

اکنون که این نگاشته به یاری یزدان به سرانجام رسیده است، به رسم ادب و به حکم اخلاق، وظیفه‌ی خویش می‌دانیم از راهنمایی‌های بی‌دریغ استاد قلمرو حماسه و اسطوره، جناب آقای دکتر محمدجعفر یاحقی، استاد فرزانه، فرهیخته و اندیشه‌مند زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد کمال قدردانی و سپاس را داشته باشیم که ایشان در نهایت بزرگواری، درخواست ما را پاسخ دادند و وقت ارزشمند خویش را به از نظر گذراندن متن نگاشته‌ی پیش‌رو اختصاص دادند و چه در بازنگری متن و چه در مسیر انتشار این نگاشته از ژرف‌نگری، راهنمایی و پیشنهادهای راهگشای ایشان، بهره‌ها بردیم؛ هم‌چنین مراتب سپاسگزاری و تقدیر خویش را به حضور استاد برجسته‌ی گستره‌ی اسطوره و ادبیات، جناب آقای دکتر ابوالقاسم اسماعیل‌پور مطلق، استاد فرهیخته و گرانمایه‌ی فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شهید بهشتی تهران تقدیم می‌داریم که در راه انتشار این نگاشته، دست یاری به سویمان دراز کردند و در نهایت بزرگواری و شکیبایی، در راه چاپ و انتشار آن از هیچ‌گونه پیگیری، کمک و مساعدتی فروگذار ننمودند.

هم‌چنین از مدیر مسئول محترم نشر جامی، جناب آقای حسین دهقان که با حسن نظر و صبر و حوصله، امور چاپ و انتشار کتاب را پذیرفتند و به سرانجام رساندند کمال قدردانی و سپاس را داریم.

بهار صدیقی

احمدرضا حیدریان شهری

تابستان ۱۳۹۹ هجری خورشیدی

دیباچه‌ی چاپ یازدهم

بیست سال پس از نخستین کنجکاوی خرد

اگر نگاشته‌ای در گذر چند ماه به بازارها راه یابد و از آوازه‌ای فراگیر برخوردار گردد، این در جهان نویسندگی، چیزی است که پیش می‌آید و نیز این که نگاشته و کتاب پس از انتشار، دو یا چندبار در گذر چند سال، بازچاپ شود، این هم امری است معمول ولی این که نگاشته‌ای، بیست سال زندگی کند و در این بازه‌ی زمانی، نسل‌ها، شاهد ده‌بار تجدید چاپ آن باشند، رخداد کم‌سابقه‌ای است و چیزی است که کمتر پیش می‌آید و این رخداد برای نوشته‌ی من «نخستین کنجکاوی خرد» - که نخستین بار سال ۱۹۷۶ چاپ شد - پیش آمده است چرا که اکنون من پس از هر بار تجدید چاپ با خودم می‌گویم: این دیگر فرجامین چاپ این نگاشته است ولی پس از یکی دو سال، باز ناشر، مرا غافلگیر کرده و تقاضای تجدید چاپ دارد و بدین ترتیب باز نسخه‌های نو، جایگزین نسخه‌های موجود در ویتترین کتابخانه‌ها می‌شود و پنداری کتاب دوست ندارد از ردیف خود در میان صدها کتابی که بالا و پایین قفسه‌های کتابفروشی هاست بیرون بیاید.

این طبیعی است که نویسنده از توفیق و مقبولیتی که نوشتارش به دست می‌آورد، خرسند گردد ولی این خرسندی در گذر زمان برای من تبدیل به شگفتی و حیرت گشته است؛ پس از انتشار این کتاب، گفته می‌شد که کتاب «نخستین کنجکاوی خرد» یک جای خالی را در کتابخانه‌های عربی پر کرده است و علت توفیق و مقبولیتش نیز همین است ولی چرا این کتاب، راستی چرا در گذر این سال‌ها زنده و پویانده مانده است با وجود انبوه کتاب‌های تألیف یا ترجمه‌شده‌ای که پس از چاپ این کتاب منتشر گشته است؟ کدامین نیاز است که این کتاب هم‌چنان در پی پاسخگویی بدان است؟

اگر بخواهم راستش را بگویم و با شما روراست باشم، خودم هم نمی‌دانم هرچند حدس‌هایی می‌زنم؛ به تازگی پس از شگفتی و بهت، یک نوع حسادت و تعصب نیز به سراغم آمده است، من اکنون رشک می‌برم بر آن جوانی که هنوز سی سالش نشده بود، نگاشتن کتاب «نخستین کنجکاوای خرد» را آغاز کرد، آن‌گاه که سرگردان و حیران در لابه‌لای قفسه‌های کتاب‌ها و در فهرست‌های کتابخانه‌های بزرگ در انگلستان و امریکا، پرسه می‌زد از کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا تا کتابخانه‌ی مرکز خاورشناسی دانشگاه شیکاگو و اندیشه‌های آغازین خویش را در قهوه‌خانه‌های میدان پیکادلی لندن و بر سنگفرش‌ها و چمن‌های پارک‌های واشنگتن می‌نگاشت.

با هر نویسنده‌ای که آثارش را خوانده و پسندیده بود، تماس می‌گرفت و البته با شخصیت‌هایی کمتر از آرنولد توین بی دمخور نبود؛ توین بی را در خانه‌اش در لندن ملاقات کرد، توین بی با فروتنی تمام به او گوش فرا داد و به همه‌ی پرسش‌هایش پاسخ گفت. با دانشجویان معترض و انقلابی خیابان‌های واشنگتن، گرداگرد کاخ سفید و در نزدیکی سواحل پوتوماک/ جایگاه دائمی کنگره‌ی امریکا، همراه شد؛ دانشجویانی که واپسین موج و خیزابه‌ی جنبش جوانان بودند که سال ۱۹۶۸ از پاریس آغاز گشت و پژواک و بازتاب آن تا سرآغاز دهه‌ی هفتاد و متأثر از جنگ ویتنام در سوی دیگر اقیانوس اطلس هم‌چنان تکرار می‌شد؛ آن نویسنده‌ی جوان در راهپیمایی‌های پرهیاهویی که جنگ را محکوم می‌کرد و خواستار توقف آن بود، با دانشجویان معترض، هم‌آوا و همراه می‌شد و به رؤیاهای دور و دراز آنان برای دیگرگونی و تغییر جهان و جایگزینی ارزش‌هایی نوین در جوامع غربی گوش فرا می‌داد.

از این رو نگاشته‌اش، آمیزه‌ای بود از خشم خیابان‌ها و خاموشی کتابخانه‌ها، از بوی ملیت و قومیت و نژاد تا رایحه و عطر برگه‌های کتاب؛ شاید جوانان هم به همین خاطر، بیش از دیگران دوستش داشتند و شاید همین امر، خاستگاه نیازی است که هم‌چنان پس از بیست سال به این نگاشته احساس می‌شود.

ولی تعصب، دیگر چرا؟ زیرا این نگاشته، رهاورد کنجکاوای شناختی من در سپیده‌دمان آغاز بود، همان کنجکاوای و ماجراجویی که در نگاشته‌های پسین من، گسترش یافت و با آن گستره‌ی پرسشگری من، شکل گرفته و فزونی یافت. با این همه، کتاب من «نخستین کنجکاوای خرد» در رده‌ی نخست کتاب‌هایم، بسان خردسال‌ترین کودک بازیگوشی می‌ماند که می‌خواهد بی‌رقیب بماند و ای بسا این تعصب از آن روست که هنوز آن آمیزه‌ی سرکشی و عصیان و اندیشه که دوستش می‌دارم برای من، مسلم و محقق نگاشته است یا شاید هم از

آن روست که عصیان و انقلاب در چشم من به روشنی اندیشه و خرد پدیدار نگشته است^۱ با وجود آن که سوگیری من درباره‌ی بایستگی نگارش این آفریده، هیچ دیگرگونی به خود نپذیرفته است.

من باور دارم که نویسندگی اگر منجر به نقد پیوسته‌ی دانش ما نگردد و مایه‌ی ترک همیشگی روزمرگی‌های ما در کنجکاوی محتاطانه به سوی ناشناخته‌ها نشود و هراس از ناشناخته را رام ما نسازد در این صورت، ضرورتی برای نوشتن وجود ندارد.

چنان که خواننده در دییاجهی چاپ هفتم کتاب می‌بیند، کتاب «نخستین کنجکاوی خرد» مایه‌ی برانگیخته شدن یک چالش و برخورد میان من و خواننده شد و پس از آن که کوشیدم تا کتاب را بازخوانی و ویرایش نمایم و چیزهایی را بدان بیفزایم ولی چشم‌پوشی کردم و پشیمان شدم و این امکان را به خواننده دادم تا کتاب را چنان که می‌خواست مانند همین بیست سال دریابد.

این چاپ یازدهم و چاپ‌های پسین کتاب را در نهایت سپاس به خوانندگان، پیشکش می‌نمایم.

فراس السواح

^۱ چنین می‌نماید که نگارنده‌ی متن به کتاب «خرد و انقلاب» هربرت مارکوزه نظر دارد.